

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دهم - فصل سوم

دوره یفتلیان

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۶ قوس (آذر) ۱۳۹۴

باور نادرستی هست، دال بر این که گویا یفتلیان پس از شکست در جنگ بخارا، کشته شدن پادشاه شان - گاتفر (غاتفر) و تقسیم سرزمین های شان میان خاقانات تورک و ایران ساسانی، بیخی از میان رفته، صحنه تاریخ را برای همیشه ترک گفته باشند. اما در واقع، شماری از حاکمان بومی یفتلی توانسته بودند با انجام مانورهای زیرکانه و ماهرانه میان ساسانیان و تورکان مدت ها تا افتادن گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی) و آسیای میانه به دست اعراب در آغاز به گونه نیمه مستقل و پس از چندی به گونه مستقل بر گستره پهناوری (به ویژه در مناطق کوهستانی شمال خاوری تخارستان و کابلستان و بخش هایی از شمال غربی هند) گستره پاکستان کنونی) فرمان برانند.

از همین رو، به رغم گسترش زبان پارسی میانه ساسانی در بخش های غربی، شمالی و شمال غربی (هرات و بلخ) و جنوب غربی ایران خاوری (افغانستان کنونی)؛ و زبان تورکی در بخش هایی از آسیای میانه، زبان باختری تا دو، سه سده دیگر در برخی از مناطق کماکان زبان رایج گفتاری و نوشتاری مانده بود که کشف شماری از سنگنبشته ها بر آن گواهی می دهند.

آن چه در این جا می خوانید، ترجمه برگ های 41-50 جلد دوم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان، زیر نظر و ویراسته پژوهشمند (اکادمیسین) لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا است:

«در میانه های سده ششم در پهنه سیاسی آسیای مرکزی اتحادیه نو دولتی - خاقانات تورک (744-551) پدیدار گردید. این اتحادیه نیرومند قبایل کوچی تورکی در دامنه های التای ریخت یافت و بی درنگ آغاز به اقدامات نظامی در برابر همسایگان خود نمود. تورک ها ژوان ژوان ها (نیاکان مغول ها) را درهم کوبیدند و به نواحی شمالی آسیای میانه یورش بردند. این گونه، اوضاع سیاسی به شدت دگرگون گردید: دولت یفتلی در میان دو سنگ آسیاب: دو دشمن نیرومند قرار گرفت.

بر پایه اطلاعات بازتاب یافته در شاهنامه، تورک ها هنوز پیش از برخورد سرنوشت ساز با یفتلی ها، به آسیای میانه رخنه نموده، برخی از نواحی شمال چاچ (تاشکنت) را گرفتند (به گمان غالب در میانه های سال های دهه پنجاه سده ششم). شاید گزارش میناندر در باره آن که چگونه کاتولف جلو شاه یفتلیان را از اقدامات تهاجمی، با این استدلال گرفته بود که پادشاه در سرزمین خود نسبت به بیگانگان نیرومند تر است؛ با این مرحله نخست مبارزه میان تورک ها و یفتلی ها مرتبط باشد.¹ با این هم، جنگ آشکارا غیر قاطعانه پیش برده می شد. با آن که تورک ها هنوز به پیروزی قاطع دست نیافته بودند. چنین چیزی به برپایی روابط دیپلماتیک میان تورک ها و ایران انجامید و در باره پیشبرد اقدامات باهمی.² پیمان با ازدواج خسرو یکم و دختر خاقان استحکام یافت.³

¹. دیستونیس، «تاریخ نویسان بیزانسی»، ص. 328

نباید این مطلب را به طبیعت نبرد قاطع ربط داد. چون همین میناندر گزارشی دارد در باره خیانت کاتولف: «وی هنگامی که از سوی شاه یفتلیان اهانت شد، تورک ها را به تهاجم برانگیخت».

². به گزارش شاهنامه، ابتکار بستن پیمان میان تورکان و ساسانیان در دست تورکان و به گزارش بلعمی در دست خسرو یکم بود.

³. برگفته از: تاریخ طبری، ترجمه فرانسوی، ص. 899، همچنین مسعودی، ج. 2، ص. 200 و نیز بلعمی، ج. 2، ص. 161.

در باره رویدادهای بعدی که به بر افتادن دولت یفتلی انجامید، اطلاعات بیشتر در منابع متاخر آمده است که تا جایی ضد و نقیض اند. به ویژه در نقشی که در این رویدادها خسرو یکم بازی نمود و در فهرست مناطقی که او گرفته بود. در بیشتر موارد سخن بر سر لشکرکشی به بلخ و مناطق جنوبی تر آن است.^۴ اما چون اطلاعات موثق در باره اشغال زمین های شمال آمودریا در دست نیست، این نسخه را باید مردود شمرد. بر پایه داده های دست داشته بیخی آشکار است که تورک ها نقش عمده را در سرکوب یفتلیان بازی نموده بودند و همپیمان شان خسرو یکم ناچار بود به اشغال سرزمین های واقع در جنوب رود آمو بسنده نماید.

در شاهنامه فردوسی به تفصیل رخدادهای رو داده در آستانه سرکوب یفتلی ها، شرح داده شده است. خاقان تورک سفیرانی را به دربار خسرو یکم انوشیروان گسیل داشته بود که باید از راه خاک سغد زیر کنترل دسته های یفتلی؛ به سوی کرانه های آمو ره می پیمودند. گاتفر- پادشاه یفتلی ها به مقصد جلوگیری از اتحاد و دوستی میان خاقان و شاه ایران، فرمان داد تا سفیران را بکشند. خاقان با آگاهی یافتن از کشته شدن سفیران با سپاه گران به حدود دولت یفتلی یورش آورد و منطقه چاچ را گرفت. تهاجم با تاراج و یغماگری و خشونت به همراه بود و شمار بسیار باشندگان کشته شدند. گاتفر با شتاب آغاز به گردآوری سپاه از نزدیکی بخارا، بلخ، سُغنان، آمل، زام، خُتل، ترمز، وشگرد و... نمود. طی این زمان تورک ها به سوی جنوب پیش رفتند و در نزدیکی مایمرغ اردو زدند.

نبرد قاطع در جایی در حومه واحه بخارا رخ داد و هشت روز آزارگار به درازا کشید. بقایای سپاه شکست دیده یفتلی به جنوب گریخت و در آن برای خود پادشاه نوی برگزید (چنین بر می آید که گاتفر در جنگ کشته شده بود). شاه نو- فغانش، حاکم چغانیان بود. هنگامی که پیک در باره این رخدادهای به ایران رسید، خسرو یکم با سپاه برای «ریشه کن کردن شر» به سوی خاور شتافت. فغانش به خاطر رهایی از شکست کامل به خسرو اعلام وفا داری کرد.

^۴. طبری، ج. ۲، ص. ۸۴۹.

پس از این، میان خاقان و خسرو انوشیروان گفتگوها آغاز گردید که در اثر آن تورک ها به قاجارباشی رهسپار گردیدند. شرح این رخدادها در شاهنامه مغایر اطلاعات منابع دیگر نیست به استثنای رفتار خسرو یکم. او بی تردید هماهنگ با تورک ها عمل می کرد و به هیچ رو یک ناظر بیطرف در رویدادهای روان در آسیای میانه نبود.

در این حال، یفتلیان در دو آتش می سوختند: از یک سو تورکان و از سوی دیگر ساسانیان که هر یک شتاب داشتند با بهره گیری از وضع نا به هنجار شان پیش از دیگری بر آنان بتازند و بخش بیشتری از سرزمین های شان را بگیرند. یفتلی ها ناگزیر بودند در عین زمان با دو حریف نیرومند برزمند. منابع تاریخ نابودی دولت یفتلی را گزارش نمی دهند اما به گونه ای که شاوان تثبیت نموده است، این واقعه میان سال های 536 و 567 رخ داده بود.⁵ احتمالاً تاریخ دقیق را بایست سال 563 پذیرفت زیرا به سال 564 پس از وقفه دراز، سیاست خارجی سغد سر از نو احیا گردید. این فاکت گواه بر آن است که سغد دیگر تابع یفتلی نبود.

گستره دولت یفتلی میان دو دولت پیروزمند تقسیم گردید. همه زمین های شمال آمو به گستره نفوذ تورک های غربی قرار گرفت و مناطق جنوب آمو به ایران الحاق گردید. اما در این حال یفتلی ها هر چه بود، توانستند، هنوز برای چندی حاکمیت خود را در بخش جنوبی آسیای میانه حفظ نمایند.

گزارش فردوسی در باره گریز یفتلی ها به جنوب و در باره گزینش فرمانفرمای چغانیان به جای گاتفر تنها یگانه گواهی در زمینه نیست. برای مثال میناندر نشاندهی می کند که تورک ها یفتلیان را وادار به پرداخت باج کردند. در این جا، روشن است سخن نمی تواند بر سر سغدیان باشد. چون میناندر در باره سغدیان نیک آگاهی داشت و نوشته بود که آنان زیر فرمان تورک ها اند. سپس در منابع گزارشی هست در باره آن که به سال 581 ختنی ها،

⁵. Chavannes, E. Documents Sur les Ton-kein (Turcs) occidentaux st. peterbourg, 1903

پارسی ها و یفتلی ها در برابر تورکان به پا خاسته بودند. در این جا سخن بر سر یفتلیان باشند آسپای میانه است. چون مناطق جنوبی رود آمو در گستره دولت ایران بود.

چنین بر می آید که فردوسی اطلاعات نسبتاً دقیقی در باره سرنوشت یفتلیان پس از شکست از دست تورکان ارائه می دهد. یفتلی ها با پذیرفتن سیطره ایران بر خود و همزمان با پرداخت باج به تورکان توانستند برای چندی میان همسایگان نیرومند خود به مانور کجدار و مریز پردازند و بتوانند حاکمیت خود را در گستره حایل میان آن ها نگه دارند. در شماری از منابع به گونه بس مشخص در باره آن گفته می شود که تقسیم سرزمین های یفتلیان موجب اصطیکاک جدی یی میان خاقان و خسرو یکم انوشیروان گردید و چنین بر می آید که یفتلیان از این موضوع بهره برداری نمودند. متصرفات نیمه مستقل یفتلی ها زمان درازی به موجودیت ادامه نداد. به گونه یی که مسعودی گزارش می دهد خسرو یکم با یافتن کدام بهانه به مناطقی یورش آورد که در آن سوی رود بلخ (آمو) قرار داشتند. یعنی به آن سوی آمو و به ختل رسید. پادشاه یفتلی (اخشور که شاید لقبش بوده باشد) منکوب گردید و متصرفاتش به خاک خسرو یکم انوشیروان الحاق یافت.

پس از مرگ خسرو (579) تورکان بر آن شدند تا زمین های یفتلیان را که در دست ساسانیان افتاده بود، بگیرند. مگر نتوانستند. مرز میان ساسانیان و تورکان رود آمو تعیین شد و تورکان حاکمیت یفتلیان را بر کرانه های راست آمو در تخارستان به رسمیت شناختند.

یفتلی های باشند کرانه های راست رود آمو در تخارستان در اواخر سده ششم در هماهنگی با پشتیبانی تورک ها در برابر ایران وارد اقدام گردیدند و از وابستگی ساسانیان رهایی یافتند. اما با توجه به این که در مدار خاقانات غربی تورک درآمده بودند، موفق به استرداد استقلال خود نگردیدند. این گونه، هستی دولت یفتلی که اندکی پیش از نیم سده توانسته بود دوام بیاورد، پایان یافت.

با این هم [تورک ها پس از چندی] بر پایه همه داده پس از درهم شکستن سپاهیان یفتلی به شمال خاوری رفتند- به مناطق دشتی و این گونه از تصرف سرزمین های آسیای میانه صرف نظر کردند.

سرزمین آسیای میانه در سده های ششم و هفتم:

نخستین اطلاعات مفصل در باره نقشه سیاسی آسیای میانه به مرزهای سده های ششم- هفتم مربوط می گردد. مگر شماری از داده ها امکان می دهند با اطمینان گفت که آن ها همچنین برای زمان پس از برافتادن یفتلی ها هم موثق اند. در شرح « سرزمین غرب » که از سوی تدوین کنندگان «سوشی» نوشته شده است،⁶ بر پایه اطلاعات گردآوری شده در حوالی 605 میلادی از سوی پیئ تسزیو، همان جاهایی که از سوی منابع قدیمی تر شناخته شده اند مانند چاچ، فرغانه، سغد سمرقند، اشتیهان (اشتیخان؟)، گوشان، بخارا، آمل، کئش نخشب و تخارستان، به نظر می خورد. راستش در بیشتر موارد آن ها به نام های دیگری (نسبت به نام های قبلی) یاد می شوند برای مثال چاچ به نام شی که مرکز این منطقه شاید بیکنت بوده باشد⁷ که در کنار رود نوش واقع بوده است. این که چرا تدوین کنندگان «سوشی» - دقیق تر پیئ تسزیوی برای چاچ نام نوی داده بودند، روشن نیست. هر چه هست، این به هیچ رو گواه بر تغییر نام بومی آن نیست.

فرغانه به نام بوخان یاد شده است (یکی از ترانسکریپسیون های نام بومی آن). محل موقعیت مرکز آن نشان داده نشده است اما ظاهر به گونه یی که چندی بعد یادآوری شده بود، کاسان بود. سمرقند سغدی به نام کان یاد شده است. خاستگاه این نام همین گونه روشن نیست. هر چند در این باره دیدگاه های گوناگونی ابراز گردیده است. املائی این نام امکان می دهد آن را همچون شکل اختصار یافته کانتسزیوی باستان تعبیر کرد. مقر حاکم کان بنا به تذکر منبع - شهر الودی در کرانه رود سباباد بود.

⁶. بیچورین ن. ی.، اطلاعات جامع، جلد دوم، ص. 280.

⁷. فیلیانوویچ م. چ.، پیدایش و توسعه شهرها و فرهنگ های شهری، تاشکنت، 1983.

هنوز تثبیت نگردیده است که آیا این نام نو سمرقند بوده یا سهوا سمرقند به این نام یاد شده است؟ با این هم منبع یادآور می شود که شهر دارای نفوس بسیار بوده که اجازه می دهد گمان زد نام نو سمرقند بوده است. همچنین خاستگاه نام های نو دیگر جاها مانند تساو، کوشانی، خئی، بخارا- «آن»، آمل- اوناگئی و کئش- شی روشن نشده است. در ترانسکریپسیون های قبلی نام بومی تنها نخشب و تخارستان یاد شده اند.

در کنار حکومت های «قدیمی» یاد شده در سوی شو چند حکومت دیگر هم دیده می شود که از آن ها در منابع قدیمی تر یاد نشده است.

در شرح و وصف «آن» (بخارا) یاد دهانی شده که در غرب آن یکی از مضافات به نام «سی» واقع است که چنین پنداشته می شود که منظور از پایکند باشد. سپس در تشریح و توصیف سمرقند سغدی از «آن» کوچک یاد می شود که بر اساس دیگر منابع (تان شو) احتمالا با خارکنه یکی پنداشته می شود که همچنین در حدود واحه بخارا واقع است. این گونه، به ویژه گستره «آن» شاید سراسر واحه بخارا را در بر نمی گرفت با وصف آن که در آن خطه از دید سیاسی حاکم به شمار می رفت.

این را که چه زمانی «بی» و «آن» کوچک به وجود آمده بودند، نتوانستیم تثبیت نماییم. اما نفس فاکت پدیدآیی آن دو گواه بر دیستریالیزاسیون فزاینده سیاسی است. افزون بر این، دو حاکمیت، حاکمیت سومی دیگری هم بود. دو تا منطقه دیگر: یکی با اوستروشانه مطابقت دارد، مناطق واقع در شمال خاوری سمرقند سغدی و دومی یا مایمرغ- گستره کوچکی واقع در جنوب سمرقند که مرکز آن در ریوداد قرار دارد. «می- مایمرغ» همچون یک حاکمیت ویژه است، ظاهرا که هنوز در دوره یفتلیان پدید می آید یا دقیق تر پس از در هم شکستن آنان به دست تورکان. در سوی شی از کبودان یاد نمی شود. به گمان غالب دلیل این کار ناشی از وحدت آن با ایشتی خان می باشد. اما چنین حکومتی بی تردید وجود داشت چون چندی بعد از سوی سیون تسزریان یاد می شود.

در بیشتر مناطق میانرودان آسیای میانه به استثنای چاچ و شاید هم نیز اوستروشانه، حاکمانی فرمان می راندند که متعلق به دودمان های باهم خویشاوندی بودند که دارای منشای کوشانی بودند. نام های خاندانی این فرمانفرمایان که در برخی از منابع آمده است، «چژو» بود. در باره معنا و منشای این واژه، چندین گمانه زنی های بسیاری هست، مگر مساله تا کنون حل نشده مانده است.⁸

وضعیت سیاسی آسیای میانه، شکلگرفته در سال های بیست دهه هفتم از سوی سیوان تسزیان (که به سال 630 از راه آسیای میانه به هند رفته بود)، بسیار خوب شرح داده شده است. او همه گستره پهناور از سویاب تا کش و دقیق تر تا «دروازه های آهنین» را سولی یعنی سغد می نامد. این نام بر باشندگان و زبان ایشان نیز گسترش یافته بود- یعنی سغدیان و زبان سغدی. این گونه، سیوان تسزیان در حدود سغد همچنین مناطق پهناور بودوباش متمرکز سغدیان در شهرهای بازرگانی و پیشه وری و کارگاه ها در امتداد جاده بزرگ ابریشم را شامل ساخته بود. وی چاچ را همچون یک منطقه کوچک توصیف می نماید که از شمال به جنوب افتاده است و مرز غربی آن سیردریا است. در شمال خاوری آن سرزمین های تورک های غربی قرار دارد. در حدود چاچ چند ده شهر قرار دارد که در راس آن ها فرمانفرمایانی نشسته اند ولی آن ها همه فرمانبردار تورکان بودند. نوشته های سیوان تسزیان گواه بر گسترش دی سترالیزاسیون است.

فرغانه یک منطقه بیشتر دارای اهمیت بوده است. در این جا درست مانند چاچ یک حاکم فرمان نمی راند. متصرفات فرمانفرمایان بومی چندان بزرگ نبود. به گونه یی که سیوان تسزیان خاطرنشان ساخته است، به این فروپاشی سیاسی در حدود ده سال پیش از آمدن او به این دیار رخ داده بود.

⁸. با توجه به این که چژاو در نام های همه فرمانفرمایان یاد شده دیده می شود، گمان غالب این است که شاید چژاو- ترانسکریپسیون چینی «شاه» بوده باشد. / گ.

اوستروشانان، همچون یک ناحیه کوچک توصیف می گردد که در شمال باختری آن بیابان پهناوری واقع است. از منابع چنین بر می آید که این ناحیه در جنوب چاچ قرار داشت و در جنوب غربی خجند. خجند در ترکیب اوستروشانان قرار نداشت و مستقل بود. متفاوت از چاچ و فرغانه، اوستروشانان تابع حاکم خود بود و به نوبه خود اسما تابع تورک ها.

ناحیه سمرقند در امتداد رود زرافشان افتاده است. حاکم بومی دارای سپاه فزونشمار بود و همه نواحی همسایه تابع او بودند (این که کدام همسایه ها، سیوان تسزین نام نمی برد).

در جنوب شرقی سمرقند، ناحیه کوچک مایمرغ قرار دارد که پایتخت آن «بودسیدی» بود. در شمال آن، کابودان قرار داشت که یک ناحیه بزرگتر از مایمرغ بود که همچون یک نوار باریک در درازای راندمان زرافشان از شمال به جنوب کشیده شده بود.

در غرب آن، خرکان قرار داشت و بالاتر در غرب تر منطقه کوچک فادی واقع گردیده بود که شاید با آمل مطابقت داشت.

در جنوب سمرقند یک ناحیه نسبتاً کوچک قرار داشت - کش که در جنوب با کوه ها محدود شده بود. (به نام دروازه های آهنین) یعنی دره بسته شده با درهای آهنین. تنها با گذشتن از این دره می توان به حدود تخارستان رفت. سیوان تسزین میان بخش های شمالی و جنوبی تخارستان تفاوت قایل شده نمی تواند و در آغاز به شرح مفصل تخارستان و سپس به شرح مختصر نواحی بیست و هفت گانه می که در این گستره قرار دارند، می پردازد که در شمال رود آمو قرار دارند از غرب به شرق. غربی ترین ناحیه ترمز بوده است. در شرق آن چغانیان قرار داشت. در پی آن آهارون می آید و شومان - نواحی کوچکی که در آن دودمان های تورکی فرمان می رانند و نیز قبادیان، وخش، ختل و کومید.

سیوان تسزین در بخش دیگر یادداشت های خویش به شرح دو ناحیه دیگر تخارستان می پردازد: شغان و واخان. شغان به گفته او از شمال با کومید هم مرز بوده است و در جنوب با واخان. پایتخت این منطقه شهر کوهان بود. واخان عبارت است از دره باریک و درازی که

با زنجیره یی از کوه های در بر گرفته شده است و پایتخت آن شهر کاندوت بود. محل موقعیت مناطق برشمرده از سوی سیوان تسزبان در تخارستان شمالی به گونه بسیار دقیق از سوی منابع عربی زبان مدت ها بعد تثبیت گردیده است.

منطقه ترمز در بخش سفلی سرخان دریا واقع است که بالاتر از آن در جریان سفلی این رود چغانیان قرار داشت. آهارون در شاخه های سرخان دریا و شومان در شاخه یی از جریان میانی کافرنهان قرار دارد. در بخش سفلی این رود قبادیان قرار داشت. وخش - گستره یی را در جریان میانی رود همنام با آن (رود وخش) در بر می گرفت و ختل میان وخش و پنج قرار داشت.

محل موقعیت کومید کمتر دقیق تثبیت می گردد. در جایی در حدود قره تگین، درواز، روشن.

سیوان تسزان از دو منطقه یی که در سوی شو نام برده شده است - نخشب و ایشتیهان نام نمی برد. دلیل این که از نخشب نام برده نشده است، این بود که در داده های «تان شو» آمده است که نخشب تابع کئش بوده است. آن چه مربوط به ایشتیخان می گردد، می توان تنها چنین گمان برد که شاید تابع کابودان بوده باشد.

مناسبات حکومت های آسیای میانه با خاقانات تورک و آغاز تهاجم تورکان:

مناسبات میان سغدیان و خاقانات غربی تورک پس از بر افتادن دولت یفتلی دارای بار مسالمت آمیز بود و در برخی از موارد چنین بر می آید که حتا دوستانه بود. دلچسبی تورک ها به توسعه بازرگانی که سود چشمگیری می آورد و به ویژه اجازه می داد امتعه یی را که در خاور به تاراج می بردند، بفروشد؛ دلیل برپایی تماس های معینی میان آنان و بالاییان حاکم بود. چنین چیزی در آن حمایت بازتاب می یافت که سغدیان از خاقان هنگام تلاش از سر گیری بازرگانی با ایران در پیوند با تقسیم میراث یفتلی به دست آوردند. اما چنین چیزی دلیل تیره شدن مناسبات میان همپیمانان پیشین - خاقانات تورک و دولت ساسانی می گردید. تضاد به خاطر برخورد منافع اقتصادی دو طرف پدید آمد.

بازرگانی ترانزیتی کاروانی در مسیر راه بزرگ ابریشم که در دست بازرگانان پارسی بود، بسیار سودآور بود. بخش اصلی پارچه های ابریشمین آسیای مرکزی که در بیزانس و دیگر کشورهای غربی به آن تقاضای بزرگی بود، از راه ایران ساسانی به آن کشورها می رسید. سغدیانی که مقارن با سده پنجم پيله وری و ابریشم بافی را فراگرفته بودند، در از سر گیری بازرگانی با ایران که به دلیل از میان رفتن دولت یفتلی و برپایی بازرگانی مستقیم آسیای میانه با بیزانس ذینفع بودند.

ابتکار لایه های بالایی بازرگانی سغد از سوی خاقان ترک مورد حمایت قرار گرفت و فیصله شد سفارتی را به ایران به مقصد توافق بر سر امکان ترانزیت ابریشم به بیزانس و یا حد اقل فروش آن به پارس گسیل دارد. به سال 566 یا 567 گروهی از سغدیانی به رهبری مانیاه به دربار خسرو یکم ساسانی رسیدند و از او خواهش کردند تا اجازه بازرگانی آزاد ابریشم را در خاک ایران بدهد. خسرو یکم که آرزومند دستیابی آزاد تورکان در خاک خود نبود، در دادن پاسخ شتاب نمی ورزید. سر انجام، به مشوره کاتولف که از او در گذشته یاد کرده بودیم، و او توانسته بود از نزد یفتلیان بگریزد و به ایران پناه ببرد، ابریشم آورده شده را خرید اما به گونه نمایشی آن را در برابر چشمان اعضای سفارت آتش زد.⁹

این کار روشن است به تیرگی شدید مناسبات میان تورک ها و ایران انجامید که منفی ترین پیامدها را برای منافع بازرگانی سغدیانی در بر داشت. از این رو، به خاقان پیشنهاد نمودند سفارتی را به بیزانس گسیل دارد تا بتوانند با آن کشور مناسبات بازرگانی مستقیم برپا دارند. خاقان پیشنهاد را پذیرفت اما دیگر بنا به دلایل سیاسی. او در پی آن بود تا در سیمای بیزانس همپیمانی را در راه اندازی جنگ در برابر ایران بیابد.

سفارتی که باز هم در راس آن مانیاه سغدی بود به سال 568 به کنستانتینوپل (استانبول کنونی) رسید و در همان سال همراه با سفیر بیزانس به درگاه خاقان بازگشت. سر از این

⁹. دیستونیس، ص. 371-373

لحظه مناسبات بازرگانی و سیاسی نسبتاً پایداری میان خاقانات عربی ترک و دولت بیزانس برپا می‌گردد.

بی‌درنگ در پی گسیل سفارت [و شکست ماموریت آن-گ.] تورک‌ها دست به لشکرکشی به ایران یازیدند اما شکست خوردند. تورکان نتوانستند از استحکامات نیرومند در گرگان بگذرند. نبود امکان احیای مناسبات عادی تجاری با ایران، دشواری برپایی روابط با بیزانس و تیره شدن شدید اوضاع سراسری سیاسی در پیوند با برخوردهای نظامی میان تورکان و ایران مناسبات میان حاکمان بومی و تورکان غربی را هم دگرگون گردانیدند.

در دهه‌های اخیر سده ششم و در اوایل سده هفتم نیروهای اصلی تورکان غربی درگیر مبارزه با تورکان شرقی گردیده بودند. به رغم این، حاکمان بومی، چنین بر می‌آید تلاش نورزیدند از پرداخت باج به تورکان‌رهایی بیابند. تنها خیزش در برابر تورکان در این هنگام، قیام یفتلیان به سال 581 بود که از چگونگی و برآیند آن اطلاعی در دست نیست. با این هم، چون به سال 588 تورکان به بخش جنوبی تخارستان یورش برده بودند، چنین بر می‌آید که خیزش باید ناکام مانده باشد و به از میان رفتن دولت حایل (بوفر) یفتلی انجامیده باشد در شمال تخارستان که به جای آن یک حکومت کوچک مستقل پدید آمد.

لشکرکشی سال 588 تورکان در برابر ایران ساسانی را شماری از منابع به گونه مفصل شرح داده‌اند که نه تنها فاکت‌های واقعی را بازتاب می‌دهند بل نیز برخی از روایات حماسی را از روی موثق‌ترین نسخه، سپاهیان فروزشمار تورک (هر چند ارقام ارائه شده آشکارا بزرگنمایی شده است - میان 100-300 هزار)، به تخارستان جنوبی یورش آوردند، بلخ را گرفتند و از آن جا تا هرات رسیدند. پیشوای تورکان در منابع خاقانی به نام ساوه یا شابه یاد شده است. تورکان در نزدیکی هرات از سپهدار ایرانی بهرام چوبین (چوبینه) شکست خوردند که توانسته بود خاقان را با تیر بکشد.

با این هم، جنگ پایان نیافت. پس از چندی، لشکر دیگری به فرماندهی پسر شابه - پرمودا که تنشه گرفتن انتقام خون پدر بود، سرازیر گردید، مگر سپاهیان او هم از بهرام چوبین

شکست خوردند. پرمودا به آن سوی آمو گریخت و در کدامین دژ پنهان شد (در یکی از منابع سخن از لای کانده می رود)، اما پس از چندی ناگزیر بود تسلیم شود. اما ایرانیان از شکست سنگین تورکان برای انجام اقدامات تهاجمی بهره برداری نکردند. افزون بر آن، بهرام چوبین پس از چندی، در برابر هرمزد چهارم سر به شورش برداشت و پس از پادشاهی کوتاهمدت ناگزیر گردید نزد تورکان بگریزد و پناه بیاورد.

منابع امکان نمی دهند تثبیت کرد که کدام تورک ها در رخداد های سال 588 مشارکت ورزیده بودند و پیشوای شان- ساوه کی بود. برخی از منابع با شرح رخداد های سال 588 از اشتراک یفتلیان در کنار تورکان در برابر ایران یاد می کنند. اما روشن نیست سخن بر سر کدام گروه مشخص یفتلی ها است. هر چه باشد، سر از این لحظه تخارستان جنوبی از دست ساسانیان آزاد می شود و به پایگاهی مبدل می گردد برای برآمدهای پویایی یفتلیان در برابر ایران که آشکارا از سوی تورکان پشتیبانی می شدند.

یک دیدگاه دیگر هم ارائه گردیده است:

در سال های دهه هشتاد سده ششم در نتیجه بحرانی که خاقانات تورک را فراگرفته بود، بخش چشمگیر کوچی های متحده به دره زرافشان و به ویژه در حدود واحه بخارا کوچیدند و این مهاجران تورک و لایه های نادار بومی تکیه گاه یکی از مدعیان فرمانفرمایی شدند- ابو خاقان که با ابرو یکی شمرده می شود که نرشخی از او یاد نموده است. سپس حکایت نرشخی در باره رخدادها در بخارا با داده ها در باره کشته شدن ابو پیوند زده می شود و قره چورین تورک که از سوی سرشناسان بومی به رسمیت شناخته شده بود، با چولوختی تورکان خاوری (587-588) یکی پنداشته می شود.¹⁰

به رغم قناعت بخش بودن برخی از نکات این ارزیابی، هر چه است، این ارزیابی بس فرضی است به ویژه یکی پنداشتن ابرو با ابو خاقان با برخی از داده ها در باره مرحله نهایی پویایی های سیاسی و نظامی او همخوانی ندارد. ظهور کدامین شمار چشمگیر تورک ها در این

¹⁰. تولستوف س. پ.، خوارزم باستان، ص. 251

زمان در حدود مناطق زمینداری آسیای میانه هم نمی تواند به گونه بایسته تایید گردد. همچنین یکی پنداشتن قره چورین و چولوختو نیز بی چون و چرا نیست. زیرا اوضاع سیاسی آن برهه چنین بود که امکان لشکرکشی خاقانات شرقی تورک به اعماق نواحی آسیای میانه (زیر حاکمیت خاقانات غربی تورک مخاصم با آن) بسیار تردید برانگیز است.

چنین بر می آید که رخدادهایی که نرشخی به شرح آن ها پرداخته است، تنها دارای بار محلی بوده اند. تثبیت تاریخ دقیق این رویدادها ناممکن است. اما شاید در حوالی دهه های هشتاد- نود سده ششم بوده باشد چون پسانتر واحه بخارا به سمرقند وابسته شده بود که باید بی درنگ در مسایل مداخله می کرد. حمله تورک ها به گفته نرشخی به آن پایان یافت که بخارا به پسر قره چورین سپرده شد. با این هم، با داوری از روی برخی از منابع در واحه کدام دودمان نو تورکی ظهور نکرده بود. شاید در این جا اسما یکی از شعب حاکمیت به میان آمده بود. چندی بعد، تقسیم همانند اداره که فرمانبردار خاقانات غربی تورک بود، در مناطق زمینداری آسیای مرکزی میان دو «خان کوچک» صورت گرفت.

در سال های دهه هفتاد سده ششم خاقانات تورک به تراز عالی توانمندی رسید. با این هم، دولت بزرگ نمی توانست زمان زیادی واحد باقی بماند. افزون بر این، در میان سران حاکم خاقانات بر سر رهبری دولت مبارزه سختی به راه افتاده بود و تضادها میان تورک های شرقی و غربی به شدت وخامت یافته بود. سرانجام مبارزه خانگی و تضادهای اجتماعی به سال 603 فروپاشی رسمی دولت واحد تورکی به دو خاقانات خاوری و باختری انجامید. توده های آسیای میانه در ترکیب خاقانات غربی تورک ماندند که مرکز آن شهر سویاب (شهرک آق بیشم در وادی رود چو) بود.

در اوایل سده هفتم، دگرگونی هایی در مناسبات خاقانات تورک و حاکمان بومی آسیای میانه رخ داد. هرگاه در دوره آغازین تورک ها با سرکوب یفتلی ها به گرفتن باج از حاکمان بومی و به رسمیت شناختن خاقان از سوی آنان بسنده می کردند، حالا دیگر وضعیت دگرگون شده بود- تورک ها می کوشیدند حاکمیت خود را در متصرفات آسیای میانه یی تثبیت کنند.

به سال های 605-606 آن ها چاچ را اشغال کردند. حاکم بومی را کشتند و کسی به نام دیلی (تگین) فوچژی را به عنوان فرمانفرما گماشتند. سر از این لحظه در این جایک دودمان تورکی شکل گرفت که به زدوی شکل نیمه مستقل را در برابر مرکز خاقانات یافت. در این هنگام تورک ها دیگر به سوی جنوب دست به تهاجم نیازید که شاید دلیل آن موجودیت کنفدراسیون نسبتاً نیرومند حاکمان بومی در وادی رود زرافشان و واحه قشقه دریا بوده باشد که به آن در منابع مستقیماً اشاره هایی شده است و در آن خاطر نشان شده که منطقه سمرقند زیر فرمان هشت حاکم گوناگون بود. در کل، این اتحادیه به نام سغد یاد می گردید که از داشتن لقب دوگانه حاکم سمرقند بر می آید: اخشید سغد، افشین سمرقند». مگر، همه حکومت های شامل در اتحادیه استقلال خود را حفظ کرده بودند هم در امور داخلی و هم در امور خارجی. چنین چیزی بیخی معین با گسیل سفارت های فزونشمار به کشورهای همسایه گواهی داده شده است.

این را که چه هنگامی و در چه وضعی چنین کنفدراسیونی تشکیل شده بود، منابع گزارش نمی دهند اما با توجه به وضع پدید آمده سیاسی در آن برهه، اساس کافی داریم بپنداریم که دلیل اصلی آن تمایل حاکمان محلی - تامین امنیت شان در برابر اقدامات تجاوزکارانه تورکان بوده است. ازدواج دختر خاقان غربی تورک واتوو (575/76 / 603) با حاکم کان¹¹ گواه بر داشتن نقش پیشتاز سمرقند سغدی در اواخر سده ششم و تمایل تورکان به تحکیم مناسبات دوستانه با آن می باشد.

در اوایل سده هفتم تورکان تلاش ورزیدند سیستم پرداخت باج متقابل را با حاکمان آسیای میانه یی تحکیم ببخشند. برخی از منابع گزارش می دهند که جانشین داناوو - چولو (610-603) دو «خاقان کوچک» را گماشته بود: یکی از آنان در شمال چاچ بسر می برد و بر دولت های «خوسی» یعنی سغدی فرمان می راند.

¹¹. بیچورین، اطلاعات جامع، جلد 2، ص. 281.

پویاترین تلاش ها در زمینه تحکیم حاکمیت خاقانات بر حکومت های آسیای میانه یی از سوی خاقان تون شیهو (تون جبخو) (یغبو) (630-618) صورت گرفته بود. به گفته همان منبع، او حاکمان بومی را به شکل والیان در آورد و به آنان لقب «سلیف» داد. و ناظرانی را بر آنان از جمع تورکان (توتوک) ها گماشت که در پهلوی انجام کار نظارتی به جمع آوری باج هم می پرداختند. مگر این تدبیرها هم تنها به خاطر تقویت کنترل به خاطر جمع آوری باج صورت می گرفت اما منجر به تثبیت حاکمیت حقیقی تورک ها بر حاکمان کنفدراسیون سغدی نگردید. کنفدراسیون سغدی ها به اندازه کافی نیرومند بود که در برابر آنان بیستد.

بسیار نمایان است که خاقان تون شیهو درست مانند داتود بایسته می پنداشت مناسبات خویشاوندی را با حاکم سمرقند با دادن دختر خود به او حفظ نماید.

ساسانیان نیز به نوبه خود هرگز اندیشه گستره آسیای میانه را از سر به در نکرده بودند. در اوایل سده هفتم سپاهیان ایرانی به سرکردگی سپهدار سمات بگراتونی دست به دو لشکرکشی به کرانه های راست تخارستان پیازیدند. به مقصد تصرف چند حکومت یفتلی که زیر فرمان تورکان بودند. تورک هایی که به کمک یفتلیان شتافته بودند، به سرکردگی خاقان تون شیهو نه تنها تهاجم سپاهیان ایرانی را دفع کردند، بل از آمو گذشتند و پادگان ساسانی مستقر در آن را در هم کوبیدند. این گونه، تون شیهو موفق شد گستره زیر فرمان تورکان غربی را به سوی جنوب گسترش بدهد و تخارستان و مناطق مرکزی افغانستان را زیر فرمان خود بیاورد. امکان دارد همچنان نواحی شمال غربی پاکستان نیز زیر فرمان تورکان درآمده باشد یا شاید هم تا حدودی به آنان وابسته شده باشند.^{۱۲}

سراسر گستره واقع در جنوب «دروازه های آهنین» را خاقان تون شیهو به پسر ارشد خود دادشاد سپرد که در کهندژ جا گرفت. (58)

¹² . بابا جان غفورف، «تاجیکان»، دوشنبه، 1989، ص. 280

حضور حاکمان دارای خاستگاه تورکی در شومان و آهارون گواه بر آن اند که تون شئهو بس پیگیرانه حاکمیت خاقانات را در مناطق زمینداری آسیای میانه استحکام بخشیده بود. اما پیروزی هایی او در این محور موقتی بودند. پس از مرگ او میان تورکان غربی کشاکش هایی بروز کرد که به همه حکومت های سرزمین های غربی محال داد تا خود را از چنگ وابستگی به تورک ها رهایی بخشند. با این هم، رویدادهایی که در دشت ها شکل گرفتند، پیامدهای بس منفی یی برای مناطق زمینداری در بر داشتند. چون بارها مورد تاراج قرار می گرفتند.

هنوز به سال 630 یکی از صحنه های نهایی مبارزه مدعیان بر سر قدرت در جایی در میانرودان آسیای میانه بازی شد: به گونه یی که منبع گزارش می دهد پسر تون شئهو-شیلی دیلی پس از کشته شدن پدرش ناگزیر از دست قاتل او به «کنگوی» (سمرقند و کنفدراسیونی که زیر فرمان آن بود و با حاکم آن خویشاوندی داشت)، گریخت.

بیست و پنج سال بعدی نیز بس پر آشوب بودند: تورک ها چند بار دست به یورش های تاراجگرانه به مناطق مسکون زمیندار آسیای میانه زدند، اسیر گرفتند و در برخی از جاها توانستند برخی از نواحی را زیر فرمان خود در آرند. برای مثال، در دوره خاقان شابولو شئو (639-641) و نیفا شابولو (641/639) و نیفا شابولو (624-627) حاکم فرغانه تسی بی را کشتند و بخش شمالی این منطقه را اشغال نمودند. در این جا، در کاسانه یکی از نمایندگان دودمان حاکم خاقانات غربی مستقر گردید.

بخش جنوبی فرغانه زیر فرمان نمایندگان دودمان قدیمی بومی که مقر شان شهر خومئن ماند.

به سال 657 خاقانات غربی از هم فروپاشید و این گونه تهدید مستمر اشغال مناطق مسکونی زمینداری آسیای میانه از سوی کوچی ها رفع گردید که به نوبه خود به ضعف تدریجی اتحادیه سیاسی انجامید. برای مثال، در اواخر سده هفتم کنفدراسیون وسیع «کان» در عمل فروپاشید و زیر حاکمیت سمرقند تنها مایمرغ و ایشتیخان (ایشتیخان) مانده بود و تا اندازه یی

هم کئش و نس. در باره این فاکت در منابع عرب زبان گواهی داده شده است. به گمان غالب نخستین حکومتی که جدا شد، واحه بخارا بود که در آن روند تقویت مرکز نو آغاز گردید- وردان ها، حاکم این جا در مرز سده های هفتم- هشتم حتا به عنوان مدعی دولت در سراسر واحه بخارا برآمد نمود. مناسبات میان حکومت های جداگانه به ندرت دارای بار صلجویانه بود. بیشتر برخوردها و نبردهایی رخ می داد.

مقارن اواخر سده هفتم ظاهرا یک رشته حکومت های نو کوچک پدید آمدند در نتیجه مواضع دهقان های بزرگ مانند کوفتان در واحه سرخان دریا، هوزر در واحه قشقه دریا و... تقویت یافت.